

فصلنامه تاریخ اسلام

سال یازدهم، شماره اول و دوم،

بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره مسلسل ۴۲ - ۴۱

عوامل مؤثر در فرایند مناسبات حکومت ساجیان با خلافت عباسی

تاریخ دریافت: ۸۷/۸/۱۶ تاریخ تأیید:

۸۷/۱۰/۲۰

دکتر سیدابوالقاسم فروزانی*

بهمن شهریاری**

حکومت ساجیان (۲۷۷ - ۳۱۷ هـ) در آخرین دهه‌های سده سوم هجری در آذربایجان تشکیل شد. خاندان ساجیان مانند برخی دیگر از خاندان‌های ایرانی، پس از کسب اعتماد خلیفه عباسی در پرتو اقدامات خود و فرمانبرداری از خلیفه عباسی، به امارت آذربایجان منصوب شدند. آنان موظف بودند علاوه بر آذربایجان، اداره امور ارمنستان را هم زیر نظر داشته باشند. در واقع، ساجیان طی امارت کم دوام خود، وظیفه حفظ سرحدات جهان اسلام را در آن قسمت از قلمرو عباسیان بر عهده داشتند. فرمانروایان این حکومت نه چندان مشهور، در چند نوبت بر ضد خلیفای عباسی سرکشی کردند، اما اقدامات استقلال طلبانه آنان در برابر قدرت دستگاه خلافت، چندان استمرار نیافت. بخش عمده‌ای از آرامش و تنش موجود در روابط دو طرف، ریشه در تحولات سیاسی و نظامی مناطق مختلف ایران و بین‌النهرین داشت. در این مقاله علت واگذاری امارت آذربایجان به ساجیان و نیز عوامل مؤثر در مناسبات دوستانه آنان با خلافت

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز.

** کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی.

عباسی و سرانجام، دلایل درگیری‌های میان طرفین، به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: خاندان ساجیان، خلافت عباسی، اییساچ، محمد بن اییساچ، یوسف بن اییساچ.

مقدمه

یکی از موضوعات مهم در تاریخ اسلام بررسی روابط دستگاه خلافت عباسی با حکومت‌های کوچک و محلی در سرزمین ایران است. چنانچه روابط حکومت‌های محلی با خلافت عباسی دچار نوسان می‌شد، ریشه‌یابی مناسبات آنها از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. مطالعه دلایل مناسبات دوستانه و نیز روابط خصمانه سلسله‌های محلی ایران با خلافت عباسی و بررسی پیامد چنین روندی به روشن‌تر شدن تحولات سیاسی و نظامی در زمان خلافت عباسی کمک زیادی می‌کند.

از آنجا که ایرانیان در پیروزی عباسیان بر امویان نقشی چشمگیر و سرنوشت ساز داشتند، در نظام جدید، پایگاه سیاسی ممتازی کسب کردند. منافع دو سوپه، همکاری ایرانیان و عباسیان را به ویژه در عرصه‌های سیاسی و نظامی ایجاب می‌کرد. از یک سو، خلفای عباسی برای اداره قلمرو پهناور خود به دیوانسالاران کارورزیده ایرانی نیازمند بودند و از سوی دیگر، عناصر برگزیده ایرانی برای دستیابی به اهداف خود (که شامل تأسیس حکومت‌های محلی در وهله نخست و تجدید حیات ملی در مرحله بعد بود)، ارتباط مسالمت‌آمیز و مصلحت طلبانه با نهاد خلافت عباسی را لازم می‌شمردند. در این میان، جنبش‌های استقلال جویانه عناصر سازش ناپذیر ایرانی که در قالب‌های سیاسی، مذهبی و نظامی، مجال بروز یافته بود، دستگاه خلافت عباسی را به چالش می‌کشید. نظر به این که سرکوب قیام‌های مکرر ایرانیان جز با ایجاد تفرقه در میان آنان امکان‌پذیر نبود، خلفای عباسی استفاده از عناصر میانه رو ایرانی را برای رویارویی با ملی‌گرایان تندرو، راهی مطلوب دانستند. بدین ترتیب، برخی از بزرگان منسوب به خاندان‌های برگزیده ایرانی که مورد اعتماد دستگاه خلافت عباسی قرار گرفته بودند، از جانب خلفا به امارت بخش‌هایی از

نواحی مهم ایران برگزیده شدند. یکی از بزرگان ایرانی که با خدمات ارزنده خود به خلفای عباسی، مورد توجه و گرامی داشت آنان قرار گرفت، ابوساج، بنیانگذار دودمان ساجیان بود. ساجیان در اواسط سده سوم هجری به عنوان بازوی نظامی خلافت عباسی در شمال غربی ایران و منطقه بین‌النهرین عمل می‌کردند. آنان سپس در دهه‌های پایانی سده سوم هجری به امارت آذربایجان و ارمنستان دست یافتند. دوره حکومت ساجیان (۲۷۷ - ۳۱۷هـ) در مقایسه با حکومت‌هایی مانند سامانیان (۲۷۹ - ۳۸۹هـ) که تقریباً همزمان با آنان دارای قدرت بودند، دوام کوتاهی داشت.

با وجود این برخلاف سامانیان که هیچگاه بر ضد خلافت عباسی عصیان نکردند، مناسبات ساجیان با دستگاه خلافت، فراز و نشیب فراوانی داشت. آنچه در ایجاد آرامش و نیز بروز تنش در روابط آنان با خلافت عباسی نقش مهمی داشت تحولات سیاسی و وقایع نظامی به ویژه در ایران و بین‌النهرین بود. در این مقاله ضمن اشاره به درگیری‌های خلافت عباسی با عناصری که در قسمتی از قلمرو آنان، در منطقه آذربایجان، سر به طغیان برافراشته بودند، به چگونگی استفاده ساجیان از آن اوضاع نابهنجار، پرداخته خواهد شد. از مطالب مورد نظر این مقاله، پاسخ به سؤالاتی از این قبیل است که: ۱. چرا محمد بن ابی ساج پس از مدتی فرمانروایی در آذربایجان، در صدد قطع رابطه با دستگاه خلافت عباسی برآمد؟ ۲. به چه علت یوسف بن ابیساج در ابتدای قدرت یابی، رویه جدایی طلبی و مناقشه با خلیفه عباسی را در پیش گرفت و چرا سرانجام راه مسالمت با دستگاه خلافت را برگزید؟ ۳. علت ناشناخته ماندن این حکومت با اهمیت در تاریخ ایران، چه بوده است؟

خاستگاه ساجیان و چگونگی ظهور آن خاندان در عرصه قدرت

بنا به نوشته ابن‌حوقل، خاندان ساجیان از اهالی دو قریه نزدیک به هم موسوم به جنکاک و سویدوک، از نواحی اطراف اشروسنه در ماوراءالنهر، بودند. مناطق یاد شده در اوایل قرن سوم، در زمان خلافت مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸هـ) به دست احمد ابن ابی خالد فتح شدند.^۱ جیهانی نیز ساجیان را خاندانی برخاسته از شهر اشروسنه ماوراءالنهر دانسته که با ابراز لیاقت و شجاعت، در شمار معتمدان دارالخلافه قرار گرفته و از سوی دستگاه خلافت (عباسی) به حکومت رسیدند.^۲ رئیس دودمان ساجیان، معروف به ابوساج داو دادبن

داودشت بود.^۳ وی اولین فرد از خاندان ساجیه بود که در دستگاه خلافت نفوذ پیدا کرد، از بزرگان طوایف اشروسنه و از خویشاوندان خیزدین کاووس معروف به افشین بوده و ظاهراً از اقوام سغد است. ابوساج در جنگ‌هایی که در سال‌های ۲۲۱ و ۲۲۲ هـ میان افشین، سردار خلیفه معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷ هـ) با سپاه بابک خرم‌دین در گرفت، شجاعت و جنگجویی چشمگیری نشان داد. وی هنگام فرار بابک از قلعه «بذ»، مادر بابک و عده‌ای از نزدیکان او را به اسارت در آورد.^۴ به نوشته ابن اثیر، یکی دیگر از عوامل خرسندی خلیفه عباسی از ابوساج این بود که وی عصیان منکجور که از اقوام افشین بوده را سرکوب کرد. گفتنی است که منکجور حکومت آذربایجان را از جانب افشین دریافت کرده بود.^۵ بنا به نوشته یعقوبی (که نظر او در این زمینه با نوشته‌های طبری و ابن اثیر متفاوت است) پس از آنکه منکجور در قلمرو حکومتی خویش عصیان نمود و بازماندگان بابک را نزد خود جمع کرد، خلیفه معتصم، به افشین دستور داد وی را (از آذربایجان) فرا خواند. به همین منظور، افشین سپاهی بزرگ به سرداری ابوساج به جانب منکجور فرستاد، اما در این اثنا، معتصم آگاهی یافت که منکجور به دستور افشین تمرد نموده و ابوساج تنها به منظور یاری رساندن به وی اعزام شده است. یعقوبی از این ماجرا به عنوان یکی از دلایل خشم معتصم از افشین یاد کرده است؛^۶ اما با توجه به اینکه افشین در سال ۲۲۶ هـ محاکمه شد و پس از این واقعه همچنان حضور و نفوذ ابوساج در دستگاه خلافت تداوم داشته است، می‌توان چنین استنباط کرد که گفتار یعقوبی در این زمینه، مطابق با واقعیت نیست. به نوشته ابن اثیر، زمانی که افشین محاکمه شد، ابوساج نسبت به خلیفه عباسی اظهار اطاعت نموده بود و خلیفه معتصم نیز به او به چشم سربازی می‌نگریست که آماده انجام دستورهای دستگاه خلافت بود.^۷ پس از واقعه منکجور در سال ۲۲۴ هـ، به هنگام عصیان مازیار در طبرستان، خلیفه معتصم به ابوساج دستور داد برای همکاری با سایر نیروهایی که مأمور رویارویی با مازیار بودند، روانه آنجا شود.^۸ بنابراین می‌توان احتمال داد که ابوساج همراه با افشین به خدمت دستگاه خلافت عباسی در آمد. در واقع وی نیز یکی از دیگر رؤسای خاندان‌های ایرانی بود که پس از فروپاشی حکومت ساسانیان، به منظور حفظ اقتدار و اعتبار خود به فاتحان جدید پیوست. ابوساج جهت انجام مأموریت‌های مهم در راستای ایجاد آرامش و مقابله با ناآرامی‌ها در قلمرو خلافت، سرداری وفادار به عباسیان

بود. وی در انجام وظایف محوله تا سرحد توان می کوشید و از جانب خلیفه مورد تقدیر قرار می گرفت. بدین ترتیب ابوساج سرانجام رضایت کامل خلیفه معتصم عباسی را به خود جلب کرد. در واقع با حذف افشین (که خاستگاهی مشترک با ابوساج داشت) از دستگاه خلافت، ابوساج قدم در جای پای افشین گذاشت؛ با این تفاوت که اطمینان خلیفه به وی بیشتر از افشین بود. اعتماد به ابوساج تا بدان پایه بود که به مقام حاجبی خلیفه معتصم گماشته شد.^۹ ابوساج در سال ۲۴۴ هـ به دستور خلیفه متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ هـ) به مقام امارت (نظارت بر امنیت و آبادانی و ...) راه مکه منصوب شد.^{۱۰} به دلیل کارآمدی ابوساج در انجام وظیفه یاد شده، در سال ۲۵۱ هـ وی و یارانش از سوی دربار خلافت مورد تقدیر قرار گرفتند و خلعت دریافت کردند.^{۱۱} همچنین در سال یاد شده (۲۵۱ هـ) ابوساج، سردار ناراضی ترک به نام بایکباک را طی نبردی در ناحیه جرجرایا شکست داد و به قتل رسانید و خلیفه عباسی نیز خلعتی شامل پنج جامه و یک شمشیر به عنوان پاداش برای وی فرستاد.^{۱۲} در زمان خلافت مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ هـ)، ابوساج، فتنه گروهی از ترکان علیه آن خلیفه را سرکوب کرد.^{۱۳}

تغییراتی که در رأس دستگاه خلافت انجام می شد نیز نتوانست در موقعیت ابوساج خللی وارد کند. انتصاب خلفای جدید که برخی از آنان برای دوره کوتاهی خلافت داشتند نه تنها موجب کنار گذاشتن اشخاصی چون ابوساج از عرصه قدرت نشد، بلکه به منظور استواری پایه های خلافت عباسی و ایجاد آرامش در قلمرو اسلامی، حضور آنان را بیش از پیش جلوه گر ساخت. خلیفه مستعین کمتر از چهارسال خلافت کرد. به گفته هندوشاه نخبوانی وی فردی ضعیف و متخلف بود. در زمان او وضع خلافت نابسامان گردید و فتنه های زیادی رخ داد؛ این در حالی بود که مستعین «... هیچ خصلتی محمود نداشت الا آنکه در نفس او سماجتی و بذلی بود».^{۱۴} پس از قتل مستعین به دست ترکان و آغاز خلافت معتز (۲۵۲ - ۲۵۵ هـ)، ابوساج در سال ۲۵۲ هـ به فرمانروایی کوفه و نواحی اطراف آن شهر منصوب شد و در همان سال وی امارت راه خراسان را نیز به دست آورد.^{۱۵} در سال ۲۵۲ هـ در کوفه فردی به نام ابومحمد بن جعفر علوی علیه دستگاه خلافت دست به شورش زد. این بار نیز ابوساج شورش علوی یاد شده را در ربیع الاخر سال ۲۵۲ هـ سرکوب کرد.^{۱۶}

ناآرامی‌های ایران و بین‌النهرین و تأثیر آن در روابط خلیفه عباسی و ابوساج

همان‌طور که در سطور گذشته گفته شد، تغییراتی که در رأس دستگاه خلافت ایجاد می‌شد، تزلزلی در مقام ابوساج ایجاد نکرده بود، زیرا عملکرد ابوساج در دفع فتنه‌ها و ناآرامی‌هایی که بر ضد خلافت عباسی صورت می‌گرفت، با توفیق همراه بود. دستگاه خلافت برای گسترش و استواری قدرت خویش در نواحی شمال غربی قلمرو اسلامی، ابوساج را به آن مناطق اعزام نموده و او نیز با انجام موفقیت‌آمیز مأموریت‌های خویش، موجبات رضایت خلفای عباسی را فراهم کرده بود. به دنبال این پیروزی‌ها، در زمان خلافت معتمد (۲۵۶ - ۲۷۹ هـ) فرمانروایی دیار مضر، دیار ربیع^{۱۷} و استان قنسرین به ابوساج سپرده شد.^{۱۸} در زمان خلافت معتمد و مقارن با انتصاب ابوساج به حکومت این ولایات، خطرات مهمی دستگاه خلافت را تهدید می‌کرد که از آن جمله می‌توان قیام صاحب‌الزنج (علی بن محمد بن احمد که نسبت خود را به امام علی علیه السلام می‌رساند) را نام برد.^{۱۹}

در سال ۲۶۱ هـ همزمان با ظهور صاحب‌الزنج، حکومت اهواز را عبدالرحمن بن مفلح بر عهده داشت. از آنجا که عبدالرحمن برای مبارزه با یعقوب لیث صفاری، به فارس لشکر کشیده بود، ابوساج در اهواز جانشین او شد. ابوساج که در آن هنگام مسئولیت نبرد با زنگیان را به عهده گرفته بود، علاوه بر آنکه دامادش را به رویارویی با آنان فرستاد، خود نیز به جنگ با زنگیان پرداخت؛ اما سرانجام در جنگ با آنان کاری از پیش نبرد. در حالی که زنگیان اهواز را به تصرف در آورده و در آنجا دست به قتل و غارت زدند، دستگاه خلافت عباسی متوجه اهمیت واقعی قیام زنگیان شد و ابراهیم بن سیما را به حکومت آنجا گماشت.^{۲۰} گفتنی است که قیام زنگیان که چهارده سال ادامه یافت و به کشته شدن تعدادی کثیر از نیروهای طرفین انجامید، سرانجام با تلاش الموفق بالله، برادر خلیفه معتمد، سرکوب شد.^{۲۱}

یکی دیگر از مهم‌ترین وقایع دوران خلیفه معتمد که موجب هراس دستگاه خلافت شد، قیام یعقوب لیث بر ضد عباسیان بود. یعقوب لیث با انگیزه نیل به اهداف خویش،

برای نبرد با خلیفه عباسی ابتدا به سوی نواحی واقع در جنوب غرب ایران رهسپار شد. در آن هنگام (سال ۲۶۱ هـ)، ابوساج که در خوزستان به سر می‌برد، با حضور یعقوب لیث مواجه شد. بنا به نوشته طبری، ابوساج از محمد بن زیدویه که با چند هزار نفر از نیروهای خویش از سپاه یعقوب لیث جدا شده و به نزد وی آمده بود، به گرمی استقبال کرد.^{۲۲} با این حال، هنگامی که امیر یعقوب صفاری از ناحیه عسکر مکرّم (برای رویارویی با خلیفه عباسی) حرکت کرد، «ابوالساج سوی وی رفت که او را پذیرفت و حرمت کرد و چیز داد».^{۲۳} ابن اثیر هم می‌نویسد یعقوب به هنگام برخورد با ابوساج به او احسان و نیکی کرد و نبردی میان آنها رخ نداد.^{۲۴} البته این اقدام ابوساج پیامد خوشایندی برای وی به همراه نداشت، زیرا خلیفه از تعامل وی با یعقوب لیث خشمگین شده و دستور داد اموال و املاک و کاخ‌های او را مصادره کنند. پس از شکست یعقوب در رویارویی با خلافت عباسی و مرگ او که مدت کوتاهی بعد از نبرد ناکام وی روی داد، ابوساج در خوزستان باقی ماند تا اینکه در سال ۲۶۶ هـ در راه بازگشت به بغداد درگذشت.^{۲۵} گفتنی است که مؤلف مجمل فصیحی ذیل حوادث سال ۲۶۶ هـ نوشته است که ابوساج هنگامی که همراه سپاه عمرولیث قصد داشت به بغداد رهسپار شود، در میان راه به قتل رسید.^{۲۶} البته در دیگر منابع چنین واقعه‌ای گزارش نشده است. با توجه به مطالب ذکر شده، می‌توان چنین استنباط کرد که تعامل ابوساج با یعقوب لیث تا حد زیادی معلول اوضاع ناپه‌نجان سیاسی و گرفتاری‌های نظامی دستگاه خلافت بود، زیرا در همان زمان، احمد بن طولون در شامات علیه خلیفه معتمد لوای قیام برافراشت؛^{۲۷} همچنین مقارن آن ایام، علویان طبرستان نیز برای گسترش قلمرو خویش و تشکیل حکومتی مقتدر و مستقل تکاپوی زیادی داشتند.^{۲۸} در کنار این عوامل، عدم لیاقت خلیفه معتمد نیز مزید بر علت بود.

خلیفه معتمد تسلط چندانی بر امور خلافت نداشت، زیرا برادرش الموفق بالله کارهای مهم و اساسی در زمینه‌های اداری، نظامی و سیاسی را در اختیار گرفته بود و تنها عنوان امیرالمؤمنین به معتمد اختصاص داشت و نام او در خطبه و سکه ذکر می‌گردید.^{۲۹} بنابراین در چنین وضع آشفته‌ای، ابوساج زمینه لازم را جهت تعامل با یعقوب لیث فراهم دید. در

واقع، پس از آنکه وی در موارد متعدد وفاداری خود را به دستگاه خلافت عباسی نشان داده بود، این بار در نتیجه اوضاع نابسامان دستگاه خلافت، اندیشه همراهی و همکاری با فردی که با او از لحاظ نژادی و فرهنگی و ملی پیوند داشت را بر همکاری با عباسیان ترجیح داد.

محمد بن ایساج و خدمات وی به خلفای عباسی

پس از مرگ ابوساج، پسرش محمد عهده‌دار منصب پدر گردید. وی در سال ۲۶۷ هـ به امارت راه مکه منصوب گردید و هنگام ورود به مدینه با گروهی از گردنکشان آن حدود وارد نبرد شد و به پیروزی‌هایی دست یافت که از آن جمله می‌توان از سرکوب ابن‌مخزومی و هیصم عجلی یاد کرد.^{۳۰} با توجه به اینکه پیش از این خلیفه عباسی از پدر وی رنجیده بود، می‌توان گفت که یکی از علل واگذاری این منصب به محمد آن بود که خاندان ساجیان وابستگی خاصی با عشیره‌های عرب در شبه جزیره عربستان نداشتند و قادر بودند بدون عصبیت قبیله‌ای در خدمت اهداف خلافت باشند؛ همچنین آنان به لحاظ اعتقادی صرفاً به حمایت از آرمان‌های دینی و اعتقادی دستگاه خلافت می‌پرداختند؛ بنابراین می‌توان گفت که با توجه به ملاحظات یاد شده، خلیفه عباسی امارت راه مکه را به آنان سپرده بود.

در اینجا لازم است به حضور پررنگ محمد بن ایساج در ارتباط با درگیری‌های موجود در بین‌النهرین توجه شود. یکی از چالش‌های خلافت عباسی در سمت شمال غربی قلمرو اسلامی، روابط تیره این دولت با طولونیان^{۳۱} بود. در سال ۲۷۰ هـ احمد بن طولون پس از ۲۶ سال حکومت بر مصر و شام درگذشت و فرزندش خماریه به جای او نشست. در همان سال اسحاه بن کنداجیق (امیر موصل و جزیره)، که خماریه را فردی کم‌تجربه و بی‌تدبیر می‌دانست، چشم طمع به شام دوخته بود. در همین حال محمد بن ابی‌ساج نیز درصدد تصرف شام بود تا بدین وسیله بیش از پیش نزد خلیفه عباسی اعتبار کسب کند. در این میان، دستگاه خلافت که خواهان از بین رفتن طولونیان بود، از این دو نفر برای

تصرف شام حمایت می‌کرد.^{۳۳} در واقع، خلیفه عباسی از این موضوع هم بیم داشت که مبادا طولونیان قدرت خود را به سوی بین‌النهرین گسترش دهند. بنا به نوشته ابن عبری دلیل دشمنی خلافت عباسی با طولونیان به پنج سال پیش از این یعنی به سال ۲۶۵ هـ بر می‌گشت. در سال یاد شده، در پی اختلافات خلافت عباسی با احمد بن طولون، وی برای نبرد با والی خلیفه در حلب (به نام سیما) عازم شام شد. احمد ابتدا عامل خلیفه معتمد را در انطاکیه به قتل رساند و سپس شهرهای دمشق، حمص، حماه، قنسرین و رقه را به تصرف در آورد. به همین دلیل، روابط خلیفه با طولونیان کاملاً تیره شد و خلیفه دستور داد احمد را بر منبرها لعن کنند. ابن طولون نیز دست به اقدام مشابهی زد.^{۳۴} بدین ترتیب، دستگاه خلافت از جانب شمال غربی قلمرو خود با خطر بزرگی مواجه گردیده بود؛ درحالیکه هنوز مدت زیادی از خطر یعقوب لیث از سمت جنوب شرقی و خطر زنگیان سپری نشده بود. همچنین علویان طبرستان در شمال ایران ادعای استقلال داشتند و با سامانیان که حامیان خلافت عباسی بودند، به منازعه می‌پرداختند.^{۳۵} یکی از زمینه‌های که موجب پذیرش محمد بن ایساج از سوی خلافت عباسی و اعطای قدرت محلی به او شد اوضاع نابسامان بین‌النهرین و موقعیت استراتژیک این منطقه بود که همیشه برای دستگاه خلافت اهمیت زیادی داشت. در این ارتباط خلیفه عباسی از ساجیان به عنوان بازوی نظامی جهت مقابله با مخالفان خود بهره برد. برای جلوگیری از تسلط طولونیان بر بین‌النهرین و مقابله با زیاده‌خواهی آنان، به خاندان ساجیان مأموریت مبارزه با این دشمن سرسخت را واگذار کرد. در سال ۲۷۰ هـ محمد ایساج و ابن کنداجیق با نیروهای خمارویه وارد نبرد شدند. همچنین سپاهیان کمکی از عراق به فرماندهی احمد بن موفق (که پس از مرگ معتمد با لقب المعتضد بالله به خلافت رسید) به شام فرستاده شدند. در پی خیانت ابوالجیوش (حاکم شهر دمشق)، این شهر و برخی از شهرهای شام به تصرف سپاهیان خلیفه درآمد.^{۳۶} در سال ۲۷۱ هـ در نبردی به نام طواحین سپاهیان خمارویه به پیروزی رسیدند. به گفته ابن اثیر دلیل شکست نیروهای متحد بر ضد خمارویه، اختلاف احمد بن موفق با ابن ایساج و ابن کنداجیق بود، زیرا احمد بن موفق آن دو را به دلیل

سهل‌انگاری در حمله به سپاه طولونیان سرزنش کرده بود؛^{۳۶} در حالی که خطر طولونیان همچنان برای دستگاه خلافت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، میان ابن ایساج، و ابن کنداجیق (که هر کدام به دنبال کسب قدرت به نفع خویش بودند)، اختلاف بروز کرد و ابن ایساج برای تحکیم موقعیت خود در اقدامی عجیب به خماریه پیوست و به نام او خطبه خواند. ابن ایساج سپس سپاهیان ابن کنداجیق را در رقه شکست داد.^{۳۷} در سال ۲۷۴ هـ روابط ابن ایساج با خماریه نیز رو به تیرگی گذاشت. به نظر ابن خلدون علت تیرگی روابط آن دو، استقبال خماریه از اتحاد با ابن کنداجیق بود، بنابراین جای شگفتی نبود که ابن ایساج بار دیگر به خلافت عباسی روی آورد و خلیفه نیز به منظور رفع خطر خماریه، او را به گرمی پذیرفت.^{۳۸} گفتنی است که روابط خلافت عباسی و طولونیان^{۳۹} به تدریج و به دنبال ازدواج احمد بن موفق با دختر خماریه در سال ۲۷۹ هـ رو به بهبودی گذاشت.^{۴۰}

امارت ساجیان در آذربایجان و علت استقلال طلبی محمد بن ایساج

محمد بن ایساج طی چند سال با استفاده از روابط توأم با فراز و نشیبی که با طولونیان و ابن کنداجیق داشت، نفوذ خود را در برخی از نواحی شام و جزیره گسترش داد. در همان حال، خلافت عباسی برای حفظ آرامش در نواحی آذربایجان و مناطق ارمنستان، قفقاز و اران در صدد انتصاب حکمرانی مدبر و مطیع در این مناطق برآمد، زیرا این نواحی به لحاظ راهبردی و داشتن مرز مشترک با امپراتوری بیزانس اهمیت خاصی داشت. در واقع رویارویی محمد بن ایساج با مخالفان دستگاه خلافت عباسی در منطقه بین‌النهرین این پیامد مهم را به دنبال داشت که رضایت و تأیید دستگاه خلافت از او بیشتر شد؛ به عبارت دیگر، همان‌گونه که برخی حکام آن زمان مانند سامانیان در قلمرو خود برای برآوردن مقاصد سیاسی و نظامی دستگاه خلافت تلاش می‌کردند، اکنون خلیفه از ساجیان در بین‌النهرین چنین انتظاری داشت. خلیفه معتمد در سال ۲۷۷ هـ حکومت آذربایجان و ارمنستان را به محمد بن ایساج واگذار کرد. به گفته ابن اثیر در این زمان عبدالله بن

حسن حمدانی که در آنجا حاکمیت داشت، از انتصاب محمدبن اییساچ برآشفت و به نبرد با وی پرداخت. این کشمکش سرانجام به پیروزی محمد بن اییساچ و فرار عبدالله بن حسن منجر گردید.^{۴۱}

یکی از مهم‌ترین دلایل واگذاری امارت آذربایجان به خاندان ساجیان را می‌توان جلوگیری از افزایش انگیزه‌های استقلال‌طلبی رؤسای عرب در این نواحی دانست، زیرا در اوایل فتوحات مسلمانان، تعداد زیادی از عشیره‌های عرب از کوفه، بصره و شام به آذربایجان روانه گشتند و گروه زیادی از آنان زمین‌هایی از پارسیان خریده و در آنجا ساکن شدند.^{۴۲} در واقع چون آذربایجان و سرزمین‌های ماورای قفقاز مرزهای بی‌دفاعی داشتند، خلفا مجبور بودند نیروهای زیادی را در آنجا اسکان دهند. جدای از این مسئله، اندیشه گسترش حاکمیت و نفوذ خلافت عباسی در ارمنستان و جلوگیری از جدایی طلبی پادشاهان خاندان باگراتید در آنجا نیز یکی دیگر از دلایل اتخاذ این تصمیم بود. شایان ذکر است که اهالی ارمنستان از حضور عاملان خلیفه عباسی در شهرهای ارمنستان ناخرسند بودند و به نوشته طبری در سال ۲۳۷ هـ مردم ارمنستان علیه عامل خلیفه، یوسف بن محمد، شورش کردند و او را به قتل رساندند. پس از این واقعه، خلیفه عباسی سرداری به نام مولی بن زراره را برای سرکوبی شورش فرستاد و او با توسل به زور ارمنستان را آرام کرد.^{۴۳} چنین رویدادهایی دستگاه خلافت را به این فکر رهنمون ساخت تا اقدامی مشابه ساسانیان انجام دهد؛ ساسانیان دودمان مهرگان را برای حفظ حاکمیت و تقویت مرزها در آنجا گماشته بودند و آنان حتی سال‌ها پس از فتوحات مسلمانان نیز به حیات سیاسی خود ادامه دادند. بدین ترتیب، دستگاه خلافت با سرمشق گرفتن از شیوه ساسانیان، خاندان ساجیان را به جای دودمان مهرگان در آن نواحی به حکومت برگزید.

گفتنی است که ابن اییساچ شهر مراغه را مرکز حکومت خود قرار داد. با این حال، وی بیشتر اوقات در بردعه به سر می‌برد، زیرا بردعه به ارمنستان نزدیک‌تر بود. بردعه که مهم‌ترین شهر ناحیه اران به شمار می‌رفت، به گفته ابن‌حوقل همچون چشم این ناحیه بود.^{۴۴} ابن اییساچ پس از استقرار در آنجا، از طرف خلیفه، تاج و هدایایی برای سمباط

اول فرستاد و حاکمیت وی را در ارمنستان به رسمیت شناخت.^{۴۵} ابن حوقل که در قرن چهارم هجری از آنجا دیدن کرده، نوشته است که مردم آنجا دستورهایی از احکام اموی و عباسی در دست دارند که بر آن اساس، جزیه مقرر شده بر آنان را می‌پرداختند و خلفا نیز کاری با آنها نداشتند و به گرفتن خراج و جبايات آن حدود راضی بودند.^{۴۶} اما سمباط خواهان روابط دوستانه با امپراتور بیزانس بود و میان آنان مراوداتی وجود داشت. در نتیجه محمد بن ابی‌ساج برای مقابله با جدایی طلبی سمباط، شهرهای دیبل و نخجوان را به تصرف درآورد.^{۴۷} در سال ۲۸۶ هـ محمد بن ایساج تا قلب سلطان نشین باگراتید پیش رفت و قارص را گرفت و همسر سمباط را به اسارت در آورد. محمد بن ایساج کمی بعد، پسر سمباط را که آشوت نام داشت در ازای رهاسازی همسر سمباط، به عنوان گروگان نزد خود پذیرفت. همچنین وی حاکم منطقه واسپورگان به نام آشوت آرجرونی را نیز به اطاعت خود درآورد و تفلیس را تسخیر کرد.^{۴۸}

می‌توان گفت محمد بن ایساج علاوه بر حفظ حاکمیت خود و استحکام قدرت عباسیان در ارمنستان، با فتح شهرهای آن حوالی قصد داشت خود را به عنوان غازی در منظر عام جلوه‌گر سازد. این نکته می‌توانست مشروعیت بیشتری برای امارت وی در نواحی یاد شده، در پی داشته باشد. ابواسحاق ابراهیم استخری جغرافی‌دان قرن چهارم این موضوع را یادآوری کرده است که تا زمان وی، مردم آذربایجان برای انجام غزا به ارمنستان می‌روند.^{۴۹}

پیروزی‌های چشمگیر محمد بن ایساج در آن مناطق سرانجام به ترمد وی در برابر خلافت عباسی منجر گردید. پس از آنکه ابن ایساج بر منطقه آذربایجان و بسیاری از شهرهای ارمنستان مسلط شد از ارسال خراج آن ولایات به بغداد خودداری کرد. وی همچنین لقب افشین بر خود نهاد و سکه‌هایی با این عنوان در سال ۲۸۵ هـ در برده ضرب کرد.^{۵۰} خلیفه عباسی پس از آگاهی از این وقایع در صدد سرکوب وی بر آمد؛ اما چون محمد بن ایساج از روابط سمباط با امپراتوری بیزانس هراسان بود، از سرکشی علیه خلافت عباسی پشیمان شد و در سال ۲۸۶ هـ پسر خود موسوم به ابومسافر را به عنوان

گروگان، همراه با هدایایی به بغداد فرستاد.^{۵۱} اما این پایان ماجرای تمرّد محمد بن ابی - نبود و او برای کسب استقلال، نقشه‌ای جدید طراحی کرد. بر اساس نقشه محمد ابن ابی-ساج، در سال ۲۸۷ هـ یکی از غلامان او به نام وصیف به صورت ظاهر راه سرکشی در پیش گرفت و سپس از بردعه گریخته و به ملطیه رفت. پس از این ماجرا، وصیف از خلیفه عباسی درخواست نمود تا اداره سرحدات را به او بسپارد. در پی اقدام طغیانگرانه وصیف، خلیفه معتضد دستور داد که وصیف به نزد وی حاضر شود؛ اما وصیف در رجب همان سال (۲۸۷ هـ) نمایندگانی از طرف خویش به نزد خلیفه فرستاده و پس از اینکه از آنان بازخواست شد، اقرار کردند که جدایی وصیف و محمد ابن ایساج تنها یک تبنانی بوده و هدف از آن، تصرف سرحدات آن نواحی بوده است.^{۵۲} دستگاه خلافت پس از آگاهی از این نقشه، دست به اقدام نظامی زد و وصیف را دستگیر و زندانی کرد.^{۵۳} البته در پاره‌ای منابع آمده است که سپاهیان خلیفه چندبار از وصیف شکست خوردند و سرانجام خلیفه شخصاً به نبرد وصیف رفت و او را دستگیر کرد.^{۵۴} خلیفه معتضد به منظور تنبیه اهالی شهر طرسوس که با ابن ایساج مکاتبه نموده بودند با آنان بدرفتاری کرد و دستور داد تمام کشتی‌های مردم آنجا را که وسیله تجارتشان بود آتش زدند.^{۵۵}

نکته شایان ذکر اینکه از جمله دلایل تمرّد ابن ایساج ازدیاد قدرت وی در منطقه آذربایجان و ارمنستان بود. همچنین در آن برهه تاریخی، دستگاه خلافت در چند جبهه درگیر بود و فرقه جدیدی به نام قرامطه در جهان اسلام اقدام به انتشار افکار و عقاید خود کرده بود و با دستگاه خلافت سرستیز داشت.^{۵۶} همچنین علویان طبرستان کماکان با عوامل خلیفه عباسی در آن حدود درگیر بودند.^{۵۷} بنابراین ساجیان برای کسب استقلال فرصت را مغتنم می‌شمردند. همان‌طور که ملاحظه شد دستگاه خلافت عباسی در مقابل استقلال‌طلبی ساجیان مقاومت بیشتری نشان داد. به عبارتی، پیامد اقدامات استقلال‌جویانه آنان خشم خلافت عباسی از این حکومت بود، به گونه‌ای که خلیفه شخصاً عازم نبرد با آنان شد. در نتیجه نوعی نگرش جدید توأم با بدبینی به ساجیان نزد دستگاه خلافت ایجاد شد. با وجود چنین وضعیتی، خلیفه عباسی به اظهار اطاعت آنان ولو به

صورت اسمی و تشریفاتی قانع بود، زیرا حضور ساجیان را در آن بخش از قلمرو عباسیان جهت حفظ سرحدات جهان اسلام به سود خود می‌پنداشت و به همین دلیل از نافرمانی آنان چشم‌پوشی کرد.

یوسف بن ایساج و کشمکش با خلافت عباسی

در ربیع‌الاول سال ۲۸۸ بر اثر شیوع بیماری وبا اوضاع آذربایجان بحرانی شد. عده زیادی از مردم و حدود دویست نفر از غلامان و نزدیکان محمد بن ایساج از بین رفتند و سرانجام، خود وی نیز بر اثر همان بیماری درگذشت. پس از مرگ محمد بن ایساج، گروهی از غلامانش، فرزند وی به نام دیوداد را به فرمانروایی انتخاب کردند؛ اما یوسف بن ایساج که از انتخاب برادرزاده خود ناراضی بود.^{۵۸} در رمضان همان سال با همکاری هوادارانش، دیوداد بن محمد را برکنار کرد و خود جای او را گرفت.^{۵۹} این اقدام یوسف با مخالفت شدید خلیفه عباسی همراه بود.^{۶۰} در همان زمان که یوسف بر آذربایجان مسلط شد، دیوداد به بغداد نزد خلیفه رفت و در آنجا ساکن شد.^{۶۱} یوسف در ابتدای فرمانروایی خود به منظور نظارت بهتر بر ارمنستان پایتخت را از مراغه به اردبیل منتقل کرد. در آن حال، سمباط حاکم ارمنستان با آگاهی از اختلاف یوسف با خلافت عباسی، جهت رهایی از سلطه وی در صدد ایجاد رابطه با خلیفه برآمد. یوسف برای حفظ حاکمیت خود در آنجا در سال ۲۹۰ هـ به ارمنستان لشکر کشید و سرانجام میان دو طرف قرارداد صلح منعقد گردید.^{۶۲}

هر چند روابط یوسف با حاکمان ارمنستان رو به بهبودی گذاشت، ولی مناسبات وی با خلیفه همچنان تیره بود. در سال ۲۹۵ هـ خلیفه مقتدر بالله (۲۹۵ - ۳۲۰ هـ) لشکری به فرماندهی خاقان مفلحی به جنگ یوسف فرستاد. چندی نگذشت که با وزارت یافتن ابن فرات،^{۶۳} روبه خلیفه در برابر یوسف تغییر کرد، زیرا به پیشنهاد ابن فرات، خلیفه دیار ربیع را به سامانیان سپرد. همچنین بخش‌هایی از ارمنستان به همراه آذربایجان به یوسف واگذار شد و مقرر گردید وی سالانه ۱۲۰ هزار دینار به بیت‌المال بغداد بپردازد.^{۶۴}

این نکته را باید در نظر داشت که طبق گزارش ابن خردادبه جغرافی‌دان قرن سوم هجری مالیات ارمنستان در این زمان حدود ۴/۰۰۰/۰۰۰ درهم بود و مالیات آذربایجان نیز حدود ۲/۰۰۰/۰۰۰ درهم.^{۶۵} البته در آن برهه زمانی، مناطقی چون خوزستان، فارس و بین‌النهرین خراج، مالیات و عوارض بیشتری به بغداد می‌دادند، زیرا خلیفه عباسی فرمانروای مطلق این مناطق شناخته می‌شد. از طرف دیگر از نقاطی چون آذربایجان و ارمنستان مالیات و خراجی کمتر گرفته می‌شد، چون خلیفه عباسی حاکم مطلق این نقاط نبود.^{۶۶} یوسف در سال ۲۹۷ هـ به دلیل تحریکات سمباط، به نخجوان حمله برد و آنجا را تصرف کرد. وی همچنین نیروهای ارمنی را در شمال ایروان شکست داد؛ اما سرانجام در سال ۳۰۴ هـ حاکمیت پسر سمباط به نام آشوت دوم را بر ارمنستان به رسمیت شناخت.^{۶۷} بدین ترتیب مشاهده می‌شود از ابتدای حاکمیت یوسف بر آذربایجان و ارمنستان وی از ارسال خراج مقرر به دیوان خلافت خودداری کرد. استدلال او این بود که علی بن عیسی فرمان و درفش از جانب خلیفه مقتدر برایش ارسال نموده و امور کشوری و لشکری نواحی قزوین، ری، ابهر و زنجان را به او سپرده است و این نقاط تیول او می‌باشد. یوسف کمی بعد به دلیل یاد شده، برای تصرف ری به سوی آن شهر رهسپار شد و با نزدیک شدن او، حاکم انتصابی سامانیان یعنی محمد بن علی صلح‌ک به خراسان گریخت. در این اثنا ابن فرات دوباره به وزارت رسید و به دلیل کینه‌ورزی با علی بن عیسی، موضوع را به خلیفه گزار داد. در این میان، یوسف با ارسال نامه‌ای برای خلیفه اعلام کرد که «چون پیمان نامه و درفش از سوی علی بن عیسی به وی رسید بدان سو [ری] شتافت و خداوند او را پیروز گردانید».^{۶۸} علی بن عیسی که در آن هنگام زندانی شده بود، ادعای یوسف را رد کرد و منشیان و افرادی که مأمور ابلاغ فرمان‌ها و تحویل خلعت‌های خلیفه بودند نیز گفته او را تصدیق کردند. بدین ترتیب، برای خلیفه مشخص شد که یوسف طغیان نموده است و برای سرکوب او، لشکری را به فرماندهی خاقان مفلحی، احمد بن مسرور بلخی و نحیر صغیر فرستاد. نظر به اینکه آن سپاه از یوسف شکست خورد، مونس خادم برای نبرد با وی گسیل شد.^{۶۹} به گفته ابن مسکویه، احمد بن علی صلح‌ک نیز به مونس پیوست و یوسف که احساس خطر می‌کرد، چاره را در صلح دید و با ارسال نامه‌ای برای خلیفه، اعلام آمادگی کرد که سالانه هفتصد هزار دینار خالص از محل خراج و مالیات ناحیه ری و

اطراف آن (علاوه بر اموال مرسوم دیگر) بپردازد؛ اما خلیفه نپذیرفت. یوسف دوباره انعطاف بیشتری نشان داد و اعلام کرد تمام امور اداری ری را به خلیفه واگذار می‌کند؛ اما این موضوع نیز مورد پذیرش قرار نگرفت.^{۶۰} پس از این احوال، یوسف برای پرهیز از درگیری، به سمت آذربایجان گریخت. هر چند ابن فرات متمایل به صلح بود، ولی خلیفه و اطرافیانش، نظیر نصر حاجب، نمی‌پذیرفتند. در محرم سال ۳۰۷ هـ مونس خادم پس از تحمل یک بار شکست، سرانجام بر یوسف چیره شد و او را دستگیر کرد.^{۶۱} در سال ۳۰۷ هـ یوسف را در حالی که بر شتری دوکوهان نشانده و پیراهنی را که قبلاً به عمرولیث پوشانده بودند، بر تن داشت، با وضعی توهین‌آمیز وارد شهر بغداد کردند.^{۶۲} پس از شکست یوسف، به دستور مونس خادم، علی بن وهسودان عامل حرب ری و اطراف آن شد.^{۶۳} در حالی که یوسف در زندان خلیفه بود، غلام وی به نام سبک بر آذربایجان مسلط گردید. وی سپاه اعزامی خلیفه را شکست داد. خلیفه عباسی نیز حاکمیت وی را مشروط بر اینکه سالانه مبلغ دویست و بیست هزار دینار بپردازد به رسمیت شناخت. البته پس از چندی سبک این شرط را زیر پا گذاشت.^{۶۴}

یوسف بن ایساج و صلح با خلیفه عباسی

یوسف بن ایساج پس از سه سال که در زندان به سر برد، در سال ۳۱۰ هـ با شفاعت و تقاضای مونس خادم، به فرمان خلیفه مقتدر آزاد شد و خلیفه، یوسف را خلعت داد و امارت ری، قزوین، ابهر و آذربایجان را به او سپرد و مقرر گردید که هر سال پانصد هزار دینار برای بیت‌المال خلیفه بفرستد. یوسف در جمادی‌الثانی ۳۱۰ هـ به سوی آذربایجان حرکت کرد. با توجه به اینکه پیش از رسیدن وی، «سبک» غلام یوسف در گذشته بود، یوسف با آرامش بیشتری وارد آذربایجان شد.^{۶۵} با این حال به نظر می‌رسد خلیفه قصد داشت نظارت بیشتری بر حاکمیت یوسف داشته باشد و به همین منظور یکی از سرداران ترک به نام وصیف بکتمری را همراه او به آذربایجان فرستاد.^{۶۶} در واقع طی دومین مرحله حاکمیت یوسف بر آذربایجان، روابط وی با دستگاه خلافت مسالمت‌آمیز بود و یوسف تصمیم به جدایی طلبی و کشمکش با خلیفه نداشت و در راه تحقق آرمان‌های او تلاش می‌کرد. این تغییر رویه، ریشه در تحولات و اوضاع ناآرام قسمت‌های مختلف ایران و

جهان اسلام داشت. در نواحی شمال ایران مانند گذشته میان سامانیان و علویان طبرستان درگیری ادامه داشت. بنا به نوشته ابن اسفندیار به فرمان نصر بن احمد (۳۰۱ - ۳۳۱ هـ.) سپاهی به طبرستان اعزام شد.^{۷۷} همچنین بازماندگان سلسله صفاری از اوضاع آشفته سیستان بهره‌برداری کرده و در سال ۳۱۱ هـ. ابوجعفر احمد بن محمد صفاری در سیستان صاحب قدرت شد.^{۷۸}

بر این اساس، واگذاری امارت آذربایجان و برخی دیگر از شهرها به یوسف بن ایساج معلول اوضاع آشفته سیاسی ایران و جهان اسلام بود. به روایت دیگر، در حالی که یوسف جهت حفظ قدرت و ثبات موقعیت خود در صدد بود اعتماد خلیفه را هر چه بیشتر جلب کند، دستگاه خلافت نیز با واگذاری امارت به یوسف، در صدد بود از او به منظور اجرای مأموریتی مهم استفاده کند. تجدید روابط خلافت عباسی و حکومت ساجیان زمانی می‌توانست پیامد مهمی برای ساجیان به دنبال داشته باشد و آن کسب اعتبار تازه در جهان اسلام بود، زیرا جهان اسلام به قرامطه نگرشی منفی داشت. چون برداشت‌های دینی و اعتقادی جامعه اسلامی وابسته و معطوف به دستگاه خلافت عباسی بود. از دیدگاه خلیفه عباسی و نهادهای رسمی دینی که وابسته به دستگاه خلافت بودند قرامطه ملحد و معارض با اسلام و خلافت عباسی شناخته شدند. در نتیجه معیار سنجش اسلام حکومتی با قرامطه عدم تابعیت آنان از خلافت عباسی بود. با این اوصاف مبارزه یوسف بن ایساج با قرامطه می‌توانست خرسندی جهان اسلام را از او در پی داشته باشد. در سال ۳۱۴ هـ طی فرمانی خلیفه عباسی یوسف را مأمور سرکوبی قرامطه نمود، زیرا اقدامات قرامطه از بحرین تا عراق موجب وحشت و ناامنی شده بود و عده زیادی از مسلمانان به دست آنان به قتل رسیده بودند. در همین سال مسلمانان از ترس آنان مناسک حج را انجام ندادند.^{۷۹} یوسف در حالی که برای انجام مأموریت به سوی واسط حرکت می‌کرد، غلام خود، فاتک را به حکومت ری گماشت؛ اما خلیفه مقتدر برای اطمینان بیشتر، حکومت آن شهر را به نصر بن احمد سامانی سپرد و نصر نیز سیمجور دواتی را حاکم ری کرد.^{۸۰} در شوال ۳۱۵ میان یوسف و قرامطه در بیرون دروازه کوفه درگیری رخ داد. نظر به اینکه یوسف سپاهیان قرامطه را کوچک می‌شمرد، دچار غرور شد و پیش از آغاز جنگ فتحنامه نوشت. با آنکه وی در مراحل آغازین جنگ پیروزی‌هایی به دست آورد، ولی در ادامه عده زیادی

از سپاهیان او تار و مار شدند و جمع بسیاری از آنان در رود فرات غرق گشتند و سرانجام یوسف نیز به اسارت قرامطه در آمد.^{۸۱} با انتشار خبر شکست یوسف، مردم و نظامیان به شورش زدند. آنان به مقتدر گفتند «که جای خود فروگذار تا کس دیگر که تدبیر و سیاست و مملکت‌داری می‌داند به جای تو نشیند».^{۸۲} عده زیادی از مردم از ترس قرامطه به جانب حلوان و همدان فرار نمودند.^{۸۳} در اواخر ذی‌القعدة ۳۱۵، لشکریان خلیفه و باقی‌مانده سپاه یوسف به نبرد قرامطه رفتند؛ اما آنان نیز شکست خوردند.^{۸۴} پس از این احوال، ابوطاهر قرمطی به منظور جلوگیری از فرار یوسف، وی را به قتل رساند.^{۸۵} نکته شایان ذکر اینکه مدت کوتاهی پس از قتل یوسف، در سال ۳۱۶ هـ رومیان با سپاهی بزرگ به ارمنستان حمله کردند و خلاط را محاصره نمودند. اهالی آنجا تسلیم شدند و رومیان به جای منبر در مسجد آنجا صلیب نهادند و بازگشتند.^{۸۶} پس از مرگ یوسف، برادرزاده وی به نام ابوالمسافر الفتح به فرمان خلیفه مقتدر به حکومت آذربایجان منصوب شد. وی یک سال و نیم در این منصب بود تا اینکه در سال ۳۱۷ هـ به دست یکی از غلامان خود مسموم شد. چند سال بعد یعنی در سال ۳۲۶ هـ دیسم بن ابراهیم کردنژاد که مدتی در خدمت یوسف بن اییساچ بود و یکی از سرداران سپاه او به شمار می‌آمد، در زمانی که خلیفه عباسی درگیر تحولات سیاسی و نظامی ایران بود از فرصت استفاده کرد و بر آذربایجان مسلط شد.^{۸۷} حکومت دیسم بن ابراهیم چندان دوام نیاورد و در سال ۳۳۰ هـ مرزبان بن محمد فرمانروای حکومت محلی کوچکی که در تاریخ به نام سالاریان مشهور است، در آن مناطق قدرت را به دست گرفت.^{۸۸}

نتیجه

قوت و ضعف دودمان حکومتگر ساجیان در مناطق واقع در شمال غربی ایران که حدود چهار دهه تداوم داشت، تابع روابط آنان با دستگاه خلافت عباسی بود. محمد بن اییساچ و یوسف بن اییساچ در ازای دریافت فرمان امارت خویش از جانب دستگاه خلافت، موظف بودند برای حفظ آرامش در مناطق تحت تسلطشان و پاسداری از سرحدات اسلامی، اهتمام ورزند و خراج مقرر را ارسال نمایند و از سیاست‌های مذهبی خلیفه عباسی پیروی و حمایت کنند. از آنجا که طی امارت ساجیان، دستگاه خلافت با

بحران‌های سیاسی، مذهبی و نظامی روبه‌رو بود، تمایل آنان برای کسب استقلال رو به فزونی می‌رفت؛ اما خلافت عباسی قدرت بی‌مهار و همچنین طغیان ساجیان را بر نمی‌تایید سیاست بغداد در حفظ امارت ساجیان به منظور پاسداری از سرحدات جهان اسلام در برابر امپراتوری بیزانس و سرکوب شورش‌های منطقه بین‌النهرین بود. ساجیان برخلاف برخی دیگر از حکومت‌های ایرانی مقارن خود مانند سامانیان در طی حکومت کم دوام خود برای خدمت به فرهنگ و تمدن ایران فرصت نیافتند. آنان حتی برای تبلیغ اسلام در «دارالکفر» تلاش چندانی به کار نبردند. در واقع آنان با تجهیز و آمادگی نظامی دائم خود، وظیفه حفظ سرحدات جهان اسلام را برعهده داشتند. یکی از مهم‌ترین دلایلی که موجب شد این حکومت در تاریخ ایران ناشناخته باقی بماند، این بود که آنان طی حاکمیت خود تأثیر عمیق و قابل توجهی در فرهنگ و تمدن ایران نداشتند. به علاوه از لحاظ سیاسی نیز، حاکمیت آنان در گستره جغرافیایی نه چندان بزرگی محدود ماند. همچنین این حکومت برخلاف سامانیان که معاصر و گاهی معارض آنان بود، نتوانست تمرکز منسجم و مقتدری در نهادهای حکومتی خود ایجاد کند؛ یعنی قدرت حاکمیت مرکزی آنان تا بدانجا استواری و پیشرفت نداشت که بتوانند در مناطق مختلف ایران حکامی را تابع و دست‌نشانده خود نمایند؛ در حالی که سامانیان به این مهم نائل شدند. ساجیان مجبور به تبعیت از خط مشی دستگاه خلافت بودند، زیرا در غیر این صورت آنان نمی‌توانستند در استمرار قدرت خویش توفیق یابند. قدرت نظامی آنان نیز به گونه‌ای نبود که بتوانند در هنگام تمرد علیه خلیفه عباسی به مقاومت خود تداوم بخشند. خلفای عباسی نیز با ازدیاد قدرت ساجیان تا آن حد موافق بودند که آنان در اجرای اهداف خلافت کارایی داشته باشند و از تبدیل شدن ساجیان به حکومتی قدرتمند جلوگیری می‌کردند. در واقع، ساجیان از این حیث که پس از سقوط حکومت ساسانیان و برای اولین بار پس از تسلط اعراب مسلمان بر ایران، نخستین حکومت ایرانی تباری بودند که در شمال غربی ایران و در مجاورت امپراتوری بیزانس قدرت را در دست گرفتند، از اهمیت تاریخی فراوان برخوردارند. می‌توان گفت که با ظهور قدرت ساجیان، ایرانیان علاوه بر مناطق شرقی، حاکمیت خود را در شمال غربی سرزمینشان نیز بازیافتند.

پینوشتها

۱. ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵)، ص ۲۳۲.
۲. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالاسلام کاتب، مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری (تهران: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸) ص ۱۸۰.
۳. ابن حوقل، *پیشین*، ص ۲۳۲.
۴. طبری، محمد بن جریر، *الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۹) ج ۱۳، ص ۵۸۴۷.
۵. ابن اثیر، عزالدین علی، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی (تهران: انتشارات علمی، بی تا) ج ۱۱، ص ۱۰۷.
۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱) ج ۲، ص ۵۰۴.
۷. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۱، ص ۱۰۷.
۸. همان، ص ۱۳۵.
۹. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲) ص ۳۱۹.
۱۰. طبری، *پیشین*، ج ۱۴، ص ۶۰۶۰.
۱۱. همان، ص ۶۱۸۶.
۱۲. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۱۸ - ۲۳.
۱۳. طبری، *پیشین*، ج ۱۴، ص ۶۲۰۹.

۱۴. هندوشاه بن سنجر نخجوانی، *تجارب السلف*، به اهتمام عباس اقبال (تهران: انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۳) ص ۱۸۴.
۱۵. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۳۴.
۱۶. طبری، *پیشین*، ج ۱۴، ص ۶۲۳۸.
۱۷. اعراب بلاد بین‌النهرین علیا را جزیره می‌گفتند، زیرا آب‌های دجله و فرات علیا جلگه‌های آنجا را در بر می‌گرفت. این سرزمین سه قسمت می‌شد و هر قسمت را دیار می‌گفتند که عبارت‌اند از: دیار ربیع، دیار مضر و دیار بکر، به نام سه قبیله ربیع، مضر و بکر که در زمان‌های پیش از اسلام تحت سلطه پادشاهان ساسانی به آنجا کوچ کرده و مسکن هر قبیله به نام آن قبیله معروف شد. موصل در ساحل دجله بزرگ‌ترین شهر دیار ربیع و رقه در ساحل فرات مرکز دیار مضر و آمد در ساحل دجله علیا بزرگ‌ترین شهر دیار بکر بود. (گی‌لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۳) ص ۹۳.
۱۸. یعقوبی، *پیشین*، ج ۲، ص ۵۴۱.
۱۹. ابن طقطقی، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰) ص ۳۴۴.
۲۰. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۱۳۰.
۲۱. ابن طقطقی، *پیشین*، ص ۳۴۵.
۲۲. طبری، *پیشین*، ج ۱۵، ص ۶۴۴۷.
۲۳. همان، ص ۶۴۴۹.
۲۴. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۱۴۳.
۲۵. همان، ص ۱۷۹.
۲۶. فصیح‌الدین احمد بن جلال‌الدین خواری، *مجموع فصیحی*، تصحیح محمود فرخ (مشهد: انتشارات کتابفروشی باستان، ۱۳۴۱) ص ۳۵۰.

۲۷. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۵۴۴.
۲۸. حمدالله مستوفی، پیشین، ص ۳۳۲.
۲۹. ابن طقطقی، پیشین، ص ۳۴۳.
۳۰. طبری، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۵۳۵.
۳۱. طولون پدر احمد از قبیله تغزغز بود و آنان از تاتارند. نوح بن اسد سامانی امیر بخارا به دلیل وظیفه‌ای که برعهده گرفته بود او را با اموال و بردگان و اسبان نزد مأمون فرستاد. در سال ۲۲۰ هـ طولون از کنیزی به نام ناسم صاحب فرزندی شد و او را احمد نامید. پس از درگذشت طولون در سال ۲۴۰ هـ رفقای او پرورش احمد را برعهده گرفتند. او به تدریج در دستگاه خلافت صاحب قدرت شد (ابن خلدون، العبر و دیوان المبتدا و الخبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی) ج ۳، ۴۲۹).
۳۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۳۸.
۳۳. ابن عبری، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمد علی تاج‌پور و حشمت الله ریاضی (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴) ص ۲۱۲.
۳۴. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال (تهران: انتشارات پدیده خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶) ص ۲۵۷.
۳۵. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۴۳۶.
۳۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۵۶.
۳۷. همان، ص ۲۶۳.
۳۸. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۴۳۸.
۳۹. شایان ذکر است حکومت طولونیان در زمان خلافت المکتفی بالله (۲۸۱ - ۲۹۵ هـ) به دست سردار این دولت به نام محمد بن سلیمان که خود از برکشیدگان احمد بن طولون بود، خاتمه یافت (ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۴۴۳).
۴۰. همان، ص ۴۳۹.

۴۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۷۴.
۴۲. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶) ص ۱۶۸.
۴۳. طبری، پیشین، ج ۱۴، ص ۶۰۳۷.
۴۴. ابن حوقل، پیشین، ص ۸۴ - ۸۶.
۴۵. ریچارد فرای (گردآورنده)، *تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان*، ترجمه حسن انوشه (تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۱) ج ۴، ص ۱۹۹.
۴۶. ابن حوقل، پیشین، ص ۹۰.
۴۷. عبدالحسین زرینکوب، *تاریخ مردم ایران* (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰) ج ۲، ص ۳۰۴.
۴۸. ریچارد فرای، پیشین، ج ۴، ص ۱۹۹.
۴۹. ابواسحاق ابراهیم، *استخری، مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷) ص ۱۵۸.
۵۰. ریچارد فرای، پیشین، ج ۴، ص ۱۹۹.
۵۱. ابن مسکویه (ابوعلی مسکویه رازی)، *تجارب الامم*، ترجمه علیقلی منزوی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۴۷) ج ۵، ص ۶.
۵۲. طبری، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۷۰۲.
۵۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۷.
۵۴. *مجمّل التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعرا بهار (تهران: چاپخانه خاور، ۱۳۱۸) ص ۳۶۹.
۵۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۷.
۵۶. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۳ - ۱۲۲.
۵۷. ابن اسفندیار، پیشین، ص ۲۵۴.

۵۸. ابن مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۱۴.
۵۹. طبری، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۷۱۰.
۶۰. ذکر این نکته ضروری است که یوسف قبل از رسیدن به امارت در سال ۲۸۲ هـ زمانی که به سوی مراغه در حرکت بود اموال کاروانی را که متعلق به خلیفه عباسی بود تصرف کرد. در همان زمان یکی از بازماندگان خاندان طاهریان شعری در این زمینه سرود که در آن خاندان ساجیان را مورد سرزنش قرار داد و نیز به مظلومیت طاهریان اشاره کرد. (طبری، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۶۶۱).
۶۱. خوافی، پیشین، ص ۳۸۴.
۶۲. ریچارد فرای، پیشین، ج ۴، ص ۱۹۹.
۶۳. در دوران خلافت مقتدر دوازده نفر به وزارت رسیدند. بعضی دوبار و بعضی سه بار این منصب را در اختیار گرفتند. پیش از مقتدر هیچ کدام از خلفا این همه وزیر نداشتند (مسعودی، التنبیه الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۳۶۷).
۶۴. ابن مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۶۵.
۶۵. ابن خردادبه، المسالک الممالک، ترجمه حسین قره چانلو (تهران: نشر نو، ۱۳۷۰) ص ۹۸ - ۱۰۱.
۶۶. کارل، بروکلیمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷) ص ۲۰۰.
۶۷. ریچارد فرای، پیشین، ج ۴، ص ۲۰۰.
۶۸. ابن مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۱۰۰.
۶۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۴۹.
۷۰. ابن مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۱۰۱.
۷۱. همان، ص ۱۰۳.

۷۲. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷) ج ۲، ص ۶۹۲.
۷۳. کسروی، احمد، شهریاران گمنام (تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۵۷) ص ۴۷.
۷۴. ابن مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۱۰۵-۱۰۶.
۷۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۷۷.
۷۶. ابن مسکویه، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۳.
۷۷. ابن اسفندیار، پیشین، ص ۲۹۰.
۷۸. تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار، به کوشش علی اصغر عبدالهی (تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۸۱) ص ۳۶۴ - ۳۶۶.
۷۹. مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۷۳.
۸۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۱۶.
۸۱. همان، ص ۲۰۵.
۸۲. حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء (تاریخ پیامبران و پادشاهان)، ترجمه جعفر شعار (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶) ص ۱۷۹.
۸۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۰۶.
۸۴. اصفهانی، پیشین، ص ۱۷۹.
۸۵. مسعودی، التنبيه الاشراف، ص ۲۷۱.
۸۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۲۳۱، ص ۱۳.
۸۷. کسروی، پیشین، ص ۶۷.
۸۸. همان، ص ۶۶.